

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ایام ماه مبارک شعبان است و ماه مبارک رمضان را هم در پیش داریم. راجع به خصوصیت ماه شعبان کمتر مطالب مطرح شده، در حالی که ماه بسیار بسیار عظیمی است و راجع به فضیلت ماه مبارک شعبان، خیلی در روایات تأکید شده است. روایات زیادی داریم که ائمه در ابتدای ماه شعبان، خصوصیت این ماه را برای اصحاب خودشان متذکر می‌شدند و به خصوص روی روزه ماه شعبان که مقدمه برای استعداد و آمادگی تلقی فیوضات و انوار الهی است، و خیلی این مسئله قابل توجه است. در هر جا که شما مشاهده می‌کنید که دعوت شده است برای یک همچنین عنایات و فیوضاتی، در آنجا شما [سفارش به] روزه را مشاهده می‌کنید:

- روزه بگیرد و بعد این کار را بکند.

- فلان روز روزه باشد.

- برای برآورده شدن حاجات سه روز را روزه بگیرد و بعد چه کند.

- لیلۃ الرغائب، روز قبلش را روزه بگیرد.

در تمام این موارد ما مشاهده می‌کنیم که روزه در این جا نقش مهمی دارد برای تلقی این مسائل، برای تلقی این عنایات و تلقی این فیوضات.

همین قضیه در مورد ماه شعبان است که راجع به ماه شعبان داریم که رسول خدا فرمودند رجب شهرالله است و شعبان شهری. رجب ماه خداست و اختصاص به خدا دارد و ماه شعبان مربوط به من است و ماه رمضان هم مربوط به امت است.

این خیلی مسئله است، مسئله قابل توجهی است که چطور این ماه‌ها به این کیفیت ترتیب داده شده. آن حقیقت توحیدیه چطور در ماه رجب باید نزول پیدا کند و در آن نفس رسول خدا در ماه شعبان استقرار پیدا کند و از نفس رسول خدا در ماه رمضان به امت منتقل بشود. این سلسله‌ای که در این سه ماه ملاحظه شده است خیلی قابل توجه است و در آن اسرار و رموزی است.

در ماه شعبان است که فیوضات الهی جنبه کثرتی پیدا می‌کند - البته برای آن کسانی که استعداد دارند و قابلیت ادراک این مطلب را دارند به مرتبه ظهور و بروز خارجی می‌رسد، کأن جنبه بقا را در ماه شعبان، سالک ملاحظه می‌کند و آن حقایقی را که در ماه رجب تلقی کرده در ماه شعبان یک‌یک از روی آن پرده‌برداری می‌شود - و تا این‌که می‌رسد به ماه رمضان که در ماه رمضان آن جنبه عبودیت برای او به عنوان وارد شدن در رحمت و اسعه پروردگار آن تجلی‌اش به آن کیفیت خواهد بود.

علی کلّ حال ماه بسیار مهمی است و من همین عصر بود با خودم فکر می‌کردم که راجع به خصوصیات این ماه آن مطالب را پی‌گیری کنم، بعد به یاد آمد که مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان در بعضی از این سال‌ها، در ماه مبارک شعبان، آن مناجات شعبانیه را برای دوستان ترجمه می‌کردند.

و البته خب همه فقراتش نه، بعضی از فقراتش. و خود ایشان هم عادت داشتند که به دستور استادشان مرحوم حدّاد رضوان الله علیه، در قنوت به خصوص، به فقرات مناجات شعبانیه مداومت داشته باشند. و بنده خودم زیاد می‌دیدم که مرحوم حدّاد رضوان الله علیه در قنوت این فقرات مناجات شعبانیه را قرائت می‌کردند و همین‌طور دستور می‌دادند و مرحوم آقا هم همین‌طور.

البته بعضی از دوستان پیشنهاد کرده بودند که آن ادعیه قنوت را که معمولاً بزرگان نسبت به آن ممارست داشتند، آن ادعیه را ما جمع‌آوری کنیم و پس از یک ترجمه مختصری در معرض و در اختیار رفقا قرار بدهیم که بنده با توجه به مسائل و شواغلی که داشته‌ام، متأسفانه هنوز توفیق این کار را به دست نیاورده‌ام، ولی امیدوار هستم که بتوانم این را هم در ضمن برنامه‌هایمان قرار بدهیم.

دعاهایی که بزرگان می‌خواندند و از ائمه علیهم السلام رسیده، دعاهای بسیار بسیار پرمعنایی است و خوب است انسان در قنوت هر نمازی به مناسبت یک دعا بخواند. خیلی هم نیست، انسان می‌تواند این‌ها را حفظ کند و آن‌ها را بخواند.

از جمله دعاهایی که بنده مشاهده می‌کردم بزرگان خیلی بر آن تکیه داشتند، همین فقرات مناجات شعبانیه است که خوب است رفقا این را حفظ کنند و در قنوت خودشان این مناجات را بخوانند. حالا نه همه‌اش را، همین فقراتی که خدمت رفقا قرائت می‌شود.

به نظر رسید که پیش از پرداختن به مطالبی که مربوط به ماه شعبان و رمضان هست، این فقرات را یک ترجمه گذرایی داشته باشیم و بعد به سایر مطالب تا آن حدودی که وقت و مجال اجازه می‌دهد به سایر مسائل پردازیم.

در مناجات شعبانیه که خیلی مناجات عجیبی است و قبلاً هم بنده عرض کرده‌ام که هر شب بنده

خودم مشاهده می‌کردم که بزرگان این مناجات را می‌خواندند و یا این‌که گوش می‌دادند، یعنی یکی از اشخاص می‌خواند و آن‌ها به آن مناجات توجه می‌کردند.

یک مطلبی را که در این‌جا لازم است خدمت رفقا عرض کنم که بنده دیده‌ام در بعضی از موارد وقتی که در جلسه‌ای یک شخصی دعایی می‌خواند، سایر افراد حالا به مناسبت‌های مختلف، به خصوص در روز عرفه که دعای عرفه خوانده می‌شود سایر افراد همین کتاب دعا یا مفاتیح یا خود دعای عرفه را دست می‌گیرند و نگاه می‌کنند و می‌خوانند.

این قسم گرچه خب بالاخره خود شخص هم می‌خواند و ثواب دارد و علی‌کلّ حال خودش هم بهره‌مند است. اما آن تأثیری که در شنیدن دعا هست، آن تأثیر را این قسم دعا خواندن ندارد. وقتی شخصی دعا می‌خواند بهتر است سایر افراد به آن معنا و حقیقت دعا در دل خود توجه کنند، نه این‌که حالا فرض کنید که به زبان بیاورند و یا این‌که حتی بالاتر از این بخواهند به کاغذ هم نگاه کنند. آن حالت و آن معنویت و آن تأثیری که به واسطه شنیدن دعا برای انسان پیدا می‌شود، در نگاه کردن به دعا کم می‌شود. بنابراین در جلسات هر شخص که دعا می‌خواند بقیه فقط توجه کنند و گوش بدهند، سرشان را پایین بیندازند تا این‌که این تأثیر بیشتر باشد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه نسبت به مناجات شعبانیه خیلی تأکید داشتند و خودشان هم هر شب یا هر روز این مناجات شعبانیه را می‌خواندند و تأکید می‌کردند به دوستان که از این مناجات غفلت نوزند. واقعا مضامین عجیبی دارد. در این مناجات تمام خصوصیات وجودی انسان لحاظ شده است. تمام آن آثار وجودی و تصرفات انسان و کارهای انسان و افکار انسان و تخیلات انسان و توهمات انسان و آنچه را که انسان با آن سر و کار دارد و در ارتباطش با پروردگار و با کارهای خودش و با اعمال خودش، هرچه که هست تمام این‌ها را امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان یک آینه تمام‌نمای بشریت در معرض ظهور درآورده‌اند.

یک وقت تصور نشود که حضرت این مطالبی را که می‌گویند - چنانچه که خیلی‌ها این اشتباه را می‌کنند - خودشان از این مطالب میراً هستند و جدا هستند و خودشان به این مطالب توجه ندارند و بلکه صرفاً برای آموزش این دعا به افراد است که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را می‌خوانند و کأنّ خودشان بر کنار هستند از آنچه را که خودشان دارند با خدا مناجات می‌کنند. این‌ها همه غلط است، امام علیه السلام در مقام عبودیت، یکی از افراد است و تفاوت نمی‌کند، هیچ تفاوتی ندارد. امام علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار، خودش را امام نمی‌بیند! این امام مال ماست. وقتی او دارد با خدا

حرف می‌زند که دیگر در آن جا نمی‌گوید خدایا من امامم!

معنا ندارد!

خدایا من پیغمبرم! من پیغمبرم دارم با تو حرف می‌زنم! حواست را جمع کن! ملائکه‌ات را به صف کن! خوب! قشنگ! مؤدب بایستند، حرف‌های ما را بشنوند!

یا فرض کن امیرالمؤمنین، سیدالشهداء در روز عرفه، امام سجاد، همه، این‌ها وقتی با خدا دارند مناجات می‌کنند... بالاخره مناجات می‌کنند یا نمی‌کنند؟ این که نمی‌شود بگوییم که مناجات نمی‌کنند، نمی‌شود که بگوییم حرف نمی‌زنند، نمی‌شود که بگوییم خدا را مورد خطاب قرار نمی‌دهند.

حالا که خدا را مورد خطاب قرار می‌دهند چه می‌گویند؟ چطوری با خدا صحبت می‌کنند؟ آیا خودشان را امام می‌بینند و بعد با خدا مناجات می‌کنند؟ خدایا حواست باشد که دارد با تو حرف می‌زند؟! خلاصه طرفت را باید بشناسی! طرفت خلاصه امام صادق است! با این علوم، با این تشکیلات، با این مسائل، با این...

خدا می‌گوید این‌ها را از کجا آورده‌ای؟ به رخ من داری می‌کشی؟ که این‌ها را به تو داده؟ امام صادق برای ما امام است، اما در مقابل خدا هم امام است؟ پیغمبر با آن عظمت برای ما پیغمبر است، و باید از او اطاعت کنیم و واجب است که پای خود را جای پای او بگذاریم، اما برای خدا هم پیغمبر پیغمبر است؟! برای خدا چیست؟ پیغمبر از ما نسبت به خدا در عبودیت پایین‌تر است! ما چقدر خودمان را نسبت به خدا عبد می‌دانیم؟ چقدر ما خودمان را نسبت به خدا ذلیل می‌دانیم؟ چقدر ما در برابر خدا احساس کوچکی می‌کنیم؟ رسول خدا از احساسی که ما داریم در ارتباط با پروردگار... این که عرض می‌کنم شوخی نمی‌کنم ها! اگر نباشد، رسول خدا نیست، اگر نباشد علی مرتضی نیست، اگر نباشد سیدالشهداء نیست، اگر نباشد، نیست!

آن مقداری که ما خود را خوار می‌بینیم، پست می‌بینیم، نسبت به مقام کبریائیت حق، خود را ذلیل می‌بینیم، پایین می‌بینیم، ناچیز می‌بینیم، هیچ می‌بینیم، پوچ می‌بینیم، بدون هیچ اثر می‌بینیم، شما این را ضرب در بی‌نهایت بکنید و به حساب پیغمبر بگذارید.

این را ضرب در بی‌نهایت بکنید به حساب امام سجاد بگذارید، ضرب در بی‌نهایت کنید، چون مقام معرفت آن‌ها در آن حدی قرار گرفته است که همه وجود را در بست در اختیار خدا قرار داده‌اند و هیچ چیزی با خود باقی نگذاشته‌اند.

ما نه، ما همه برای خودمان باقی داریم، اگر باقی نمی‌گذاشتیم که این بساط را راه نمی‌انداختیم!

این اوضاع را راه نمی‌انداختیم! این دنیا را به هم نمی‌ریختیم، این بساط را درست نمی‌کردیم. پس معلوم است برای خودمان باقی می‌گذاریم، حساب و کتاب برای خودمان داریم.

آن‌ها نه! آن‌ها در یک همچین وضعی نبودند. امیرالمؤمنین علیه السلام که این فقرات را عرضه می‌دارد، چه احساسی دارد؟ چه احساسی دارد؟ ما باید بیاییم یک خرده خودمان را نزدیک کنیم. حال امیرالمؤمنین را، حال آن حضرت را، آن فهم و شعور و ادراک آن حضرت را، آن موقعیت آن حضرت را در قبال پروردگار، تا آن مقداری که فهم ما اقتضا می‌کند... خب این را که فقط بزرگان می‌فهمند، ما که نمی‌فهمیم، اما ما هم به اندازه خودمان یک حرکتی بکنیم. تصور نکنیم که خب مناجات شعبانیه خیلی خوب است گفته‌اند بخوان ما هم می‌خوانیم. این فایده‌ای ندارد، یعنی فایده دارد ولی کم است. فایده دارد ولی فایده‌اش کم است. بیاییم خودمان را در جایگاه امیرالمؤمنین قرار بدهیم، آن فهم و ادراکی که الان او دارد و با آن فهم و شعور و ادراک و معرفت و اطلاع بر مقام عز و کبریائیت حق، با همه این‌ها و از آن طرف ناچیزی و ذلت و بی‌چیزی و خالی بودن دست...

وقتی که امیرالمؤمنین بالای قبر سلمان با انگشت روی خاک می‌نویسد:

وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم
و حمل الزاد أقبح کلّ شیء اذا کان الوفود علی الکریم

من وفود کردم، وارد شدم، داخل شدم، وارد شدم بر کریم و بزرگواری در حالتی که هیچ چیزی از زاد و توشه در دست ندارم. دست خالی، خالی خالی، خالی خالی.

من فکر می‌کردم این عبارت امیرالمؤمنین چیست آخر؟ آدم نمی‌فهمد. می‌دانید چرا نمی‌فهمد؟ چون ما آنقدر از حقایق دور هستیم که نمی‌دانیم آیا امیرالمؤمنین در این جا واقعا می‌خواسته شوخی کند؟ خب در رابطه با سلمان روایات داریم که منّا اهل البیت، او به ده درجه ایمان رسیده، چه و چه... خب سلمان کم نبوده است، ملحق شده بود، تمام شده بود، کم نبود سلمان مسئله‌اش.

من وارد شدم بر یک کریم، بدون زاد و بدون توشه و بدون ذخیره! و بدون بار و بنه، وارد بر کسی شدم در حالی که هیچ چیزی دستم نیست من الحسنات و القلب السلیم، نه حسناتی دارم، نه قلب سلیمی. و حمل الزاد أقبح کلّ شیء. بعد حضرت خودشان جواب می‌دهند، می‌گویند که نه، اتفاقاً کار بدی هم نکرده‌ام، خیلی هم کار خوبی کرده‌ام! آخر کسی که منزل بزرگی می‌رود برمی‌دارد غذایش را با خودش می‌برد؟ آیا به آن بزرگ بر نمی‌خورد؟ نمی‌گوید آخر مرتیکه اگر تو اینجا دعوت داری چرا ناهارت را برداشته‌ای آورده‌ای؟ تو که دعوت داری چرا زنبیلت را برداشته‌ای آورده‌ای این‌جا؟

خب برمی خورد دیگر!

حضرت می فرماید اتفاقا خیلی هم کار خوبی این سلمان کرده که چیزی دستش نیست. اگر چیزی دستش بود، به خدا می گفت خدایا آدم پشست نگاه کن! این هم عبادات من، کارهای خیر من، انفاق های من، خیرات و مبرات من ...

خدا رحمت کند! یک شخص صالحی، یک عبد صالحی بود... حالا اسم نمی برم. بنده هم خب با ایشان ارتباطی داشتم.

یک شب من منزلش بودم. گفتند فلانی من در عمرم فقط یک کار کرده ام، یک کار کرده ام که آن را موقع رفتن به خدا عرضه بدارم. و آن این بود که شش ماه شب ها را تا به صبح بیدار بودم، شش ماه تمام! و صبح را هم تا شب روزه بودم. گفتم خدایا من از تمام عمرم، این یک کار را کرده ام که خلاصه بیاورم و عرضه کنم.

همان جا [با خودم] گفتم الهی شکر که من این یک کار را هم نکرده ام! در دلم گفتم الهی من این یک کار را هم نکرده ام!

پارسال بود، بله همین ایام و یا قبل از این ها... این الان یادم آمد.

بله، این قضیه فوت والده که پیش آمده بود، خب بنده در همان بیمارستان بودم، منتظر بودیم که ایشان را ببرند برای عمل و دیگر مشخص هم بود که خلاصه قضیه به کجا می رسد، دیگر تقریبا می شود گفت مسئله واضح بود.

ما نشسته بودیم کنار، من داشتم به این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام فکر می کردم، آخر این چطور می شود؟ وفدت علی الکریم... خیلی عجیب بود، نمی دانم چرا این یک دفعه به نظرم آمد؟!

که حضرت این را در روی قبر سلمان با انگشت شان می نویسند، یعنی از زبان سلمان می فرمایند که خلاصه سلمان یک همچنین حالی دارد، یک همچنین کیفیتی دارد، یک همچنین موقعیتی دارد که هیچی دستش نیست، دارد می رود سمت خدا... این سلمانی که الان ما هزار و یک کرامت و معجزه برایش می شماریم ها! ولی وقتی پای واقعیت می آید جلو، پای حقیقت می آید جلو، پای وفود به مقام عز ربوبی می آید جلو، نه پای کارهایی که در دنیا انجام می شود، خیلی فرق می کند.

یک وقتی سلمان می آید با آدم می گیرد می نشیند صحبت می کند، یک وقتی سلمان می خواهد کنار خدا قرار بگیرد، این دو مقام است، این دو موقعیت است.

بله می خواهد در میان ما باشد، دیگر هر کاری که تصور می شود انجام می دهد. هر چه شما تصور

کنید. بگویید ماه را نصف کن، می‌کند. مثل آب خوردن برایتان یک اشاره می‌کند، ماه دو نصف می‌شود. بگویید خورشید را نگه دارد، نگه می‌دارد. تمام این‌ها واقعیت دارد‌ها! اغراق نمی‌کنم. اصلاً برای این‌ها موجب وهن است! وهن است! این مسائل... مرده زنده کن، می‌کند! مس را طلا کن، می‌کند. هرچه شما بگویید!

ولی همین سلمان که می‌خواهد برود در کنار خدا قرار بگیرد، می‌بینید هیچی نیست! هیچی نیست!

من در همان اورژانس کناری نشسته بودم روی صندلی، چند تا از دوستان و رفقا هم بودند، منتظر بودیم تا بیایند و به قضیه رسیدگی کنند.

این شعر یک مرتبه به نظرم آمد، و راجع به آن همین‌طور فکرم مشغول بود، که این چطور می‌شود انسان به یک همچین مسئله‌ای برسد؟

یک مرتبه دیدم که آمدند. آن افرادی که باید بیایند آمدند، والده - خدا رحمتش کند - ایشان هم این اواخر حالش خیلی تغییر پیدا کرده بود، و به من می‌گفت مسائلش را و من می‌دیدم که مثل این‌که یک خبرهایی هست!

آمدند و ایشان را بردند. همین که ایشان را آمدند در آسانسور ببرند، یک مرتبه دیدم من به جای ایشان خوابیده‌ام!

من رفته‌ام و به جای ایشان قرار گرفته‌ام و دارند من را می‌برند بالا. یعنی به جای این‌که ایشان را ببرند، دیدم که من را دارند می‌برند.

یک دفعه گفتم که عجب! پس قرار است که ما خلاصه برویم زیر چاقو و عمل و... خیلی خب! قرار است برویم برویم! برویم ببینیم چه می‌شود. این هم بد نیست! تا حالا نرفته‌ایم ببینیم. برویم این دوره را هم بگذرانیم.

بعد دیدیم نه، این جور نیست! بعدش دیگر یک چیز دیگری است! دیگر برگشتی نیست! دیگر برگشتی نیست!

تا دیدم برگشتی نیست، گفتم: چه شد؟! نگاه کردم، دیدم تمام رفیقاها و دوست‌ها و صدیقاها همه رفتند کنار!

همه در یک طرف ایستادند! نگاه به آن‌ها کردم، دیدم که عجب! این‌ها همه یک طرف کنار قرار گرفته‌اند و من انگار هیچ رفیقی در این دنیا نداشته‌ام!

نگاه به قوم و خویش‌ها کردم، به فامیل کردم، نگاه کردم دیدم همه آن‌ها هم صفشان را تشکیل دادند. البته خب خیلی‌هایشان خیلی وقت است این را جلو انداخته‌اند و کار ما را راحت کردند! خب این صف را خلاصه درست کردند و برای خودشان...
عجب!

نگاه به آشنایان کردم، این همه ما در این مدت آشنا داشتیم، این همه ما در این مدت... دیدیم همه این‌ها هم یک کنار ایستاده‌اند.

نگاه به کارهایم کردم، خب کارها و مسائل و این‌ها، دیدم همه این‌ها اصلاً با من نیست! هرکدام رفت در جای خودش! و هرکدام رفت در عالم خودش! و هرکدام رفت در آن موقعیت خودش! هیچی با خودم نیست! خودم با خودم هستم!

یک دفعه مرا وحشت گرفت، عجب! پس الآن با چه حالی و با چه موقعیتی من دارم می‌روم به ملاقات خدا؟ این خدایی که در همه این مدت ما او را در کنار خودمان می‌دیدیم، ما با او راز و نیاز می‌کردیم، دوستش داشتیم، با او حرف می‌زدیم، با او درد دل می‌کردیم... پس کو؟ چه دارم ببرم؟ چه چیزی را دارم که عرضه کنم؟ دیدم هیچ! صفر! صفر! راحت! یک نیم هم پای پرونده‌مان نوشته‌اند!
همین! در همین وضعیت یک مرتبه دیدم عجب! یک چیزی در من هست! آن هم خیلی قوی است! آن امید به رحمت خداست!

همان خدائیت خدا! همان رحمت خدا! دیدم این را دارم... و دیدم که فقط همین همراهم هست. نماز، دیدم همراهم نیست، روزه‌هایی که گرفتم همراهم نیست، مسائل و اشتغالات و این مطالب و فلان و این‌ها... فقط و فقط تنها چیزی که دیدم همراهم هست و آن از من جدا نشد، و آن را نتوانست کسی کنار قرار بدهد، دیدم همین امید به رحمت خدا و خدائیت خداست! دیدم به به! این یک چیزی است که به خود خدا می‌توانم نشان بدهم بگویم حواست باشد این را داریم! این را نمی‌توانی دیگر کاری بکنی! هر کاری بکنی این یکی...
...

یک مرتبه حالت شعف عجیبی [پیدا کردم] گفتم پس چرا زودتر این قضیه انجام نمی‌شود؟ حالا که اینطور است چرا زودتر انجام نمی‌شود؟

خب ولی یک مرتبه صحنه برگشت و صحنه‌های بعدی این نمایش، قسمت‌های بعدی...
آن‌جا فهمیدم عجیب! این که حضرت می‌نویسد در این‌جا وفدت علی‌الکریم، درست است!
واقع همین است!

مگر سلمان می تواند نماز شب هایش را بردارد ببرد به خدا عرضه کند؟ مگر سلمان می تواند آن علم و آن قدرت و آن مقام و موقعیتش را: خدایا ببین من چه موقعیتی دارم! چه مقامی دارم! اصلا مگر به مخیله سلمان خطور می کند؟ مگر خطور می کند؟ مگر اصلا به مخیله سلمان به یک طرفه العینی می آید که من سال های سال در طلب او بودم؟

خب چون سلمان هم عمرش خیلی زیاد بود، خیلی زیاد نقل می کنند، مختلف هم نقل می کنند. سالهای سال من دنبال بودم، از این صومعه به این صومعه از این راهب به آن راهب تا رسیدم و فلان و بعد هم این مسائل.

اصلا مگر خطور می کند؟ اصلا مگر خطور می کند من آن کسی هستم که صاحب اسرار شریعت هستم، صاحب اسرار طریقت هستم، صاحب سر هستم، من اهل البیت هستم... این ها را ببرم به خدا نشان بدهم، این ها را ببرم عرضه بدارم؟ اصلا و ابدا! این ها مربوط به ماست. پس امیرالمؤمنین علیه السلام درست نوشت! صحیح نوشت. چرا؟ چون دارد سلمان به خدا وفود می کند! چون دارد به خدا وفود می کند باید آن چیزی را هم که عرضه می دارد، آن مکتوبی را که در این جا باید آن مکتوب را به آن توجه کند، آن همان چیزی باشد که مناسبت با این مقام و مناسبت با این داشته باشد. خب این ها واقعیت است دیگر.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک.

خدایا کمال انقطاع را نصیب من کن. یعنی من از همه چیز بپریم، فکرم، عقلم، نفسم، تعلقاتم، همه این ها قطع بشود و فقط یک تعلق بماند و آن تعلق رسیدن به توست.

انقطع الیه، یعنی به آن رسید، از همه جا برید و به این نقطه وصل شد. این را می گویند انقطاع. انقطع الیه.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک.

خدایا این اتصال به تو و انقطاع از خلق، این را نصیب من کن. به من بچشان.

خیلی عجیب است ها! انسان وقتی یک همچین حالاتی به او دست می دهد، - البته حالا یک ذره ای! کجا آن چه را که بزرگان ادراک می کرده اند ما می فهمیم - تازه می فهمد عجب! تازه کلمات بزرگان را یک مقداری بفهمی نفهمی، همچین یک خرده می تواند تجزیه و تحلیل کند. تازه دعای ابی حمزه حضرت سجّاد را می تواند یک مقداری رویش فکر کند. تازه مناجات شعبانیه را یک مقداری

می تواند رویش تأمل کند. تازه دعای عرفه حضرت سیدالشهداء را می تواند بخواند. ببیند حضرت که این دعا را می خواند و گریه می کرد مثل ابر بهار، برای چه بوده؟ آیا این گریه ها همه مصنوعی بوده؟! بله؟! یا می خواستند به ما یاد بدهند؟! برای چه بوده؟ که همین طور حضرت می خواند و متحول می شود و منقلب می شود.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک. خدایا کمال انقطاع را به من ببخش، که این خودش هم بخشش از ناحیه توست و من به واسطه فیض این بخشش است که می توانم به تو منقطع بشوم.

و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک.

چشم دل ما را به واسطه آن روشنایی دیدار تو باز کن! وقتی که این نظر به تو می کند، این چشم دل ما باز بشود، وقتی که دارد نگاه می کند، و تو را فقط می بیند و تو را مؤثر می بیند، و تو را همه چیز می بیند و تو را همه مسبب الأسباب می بیند و همه عالم را از وجود تو می بیند و تو را در همه امور ساری و جاری می بیند.

اگر ما کمی به این مسائل معرفت داشتیم چه می شد قضایا؟ چه می شد قضایا؟ آن وقت این حرفها را می زدیم؟ این کارها را می کردیم؟

آیا ما یکی از این حرفها را دیده ایم که بزرگان بزنند؟! همین حرفهایی که همه جا هست و همه جا مثل نقل و نبات می زنند؟!

و أنر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک. حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل إلی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک.

تا این که نه تنها از حجاب های کثرت و مردم ظلمانی و عالم دنی و دنیا و شهوات و هواها و هوس ها، این ها که هیچ! اصلا راجع به این ها صحبت نمی کنیم، از عوالم نورانی بگذریم، از عوالم معنا رد بشویم. تخرق ابصار القلوب حجب النور! حجاب های نور، عوالم و کثراتی که مربوط به عوالم ربوبی است، مربوط به حقائق عالم ربوبی است، در آن جا متوقف نشویم، نعمات تو را که در آن عوالم می بینیم نایستیم، از ماسوای تو که آن ها ظهور آثار جمال و جلال تو هستند، از آن هم بگذریم.

مرحوم حداد رضوان الله علیه یک وقت می فرمودند: - مرحوم آقا می فرمودند از قول ایشان - آسید محمد حسین! گاهی از اوقات اتفاق می افتد برای من که مرا از عوالمی عبور می دهند که تا بخواهم بینم در آن عوالم چه گذشته است، می بینم عوالم دیگری را رد کرده ام! تا می خواهم بینم که در آن عالم چه خبر بوده؟ چه مسائلی بوده...؟

می‌دانید چه مسائلی؟ همین قدر بگویم نسبت یکی از آن عوالم به این عالم ماده با تمام [بزرگی] که دارد، نسبت قطره به دریاست.

دیگر چه بگویم؟

نسبت یکی از آن‌ها به آن‌چه که ما در این عالم حس می‌کنیم نسبت یک قطره است به دریا. آن عالم هم همین‌طور به نسبت عالم بالاتر خود.

- تا بخواهم بینم در آن‌ها چه بوده، می‌بینم که مرا از یک عوالم دیگری عبور دادند و عالم قبلی اصلا رفت! و من رد شدم!

این‌ها حجاب‌های نورانی است. حجاب است، باید رد بشود، و نباید بماند.

همه این‌ها در نفس قرار دارد، و بعدا یکی یکی می‌آید سراغش، فعلا باید رد بشود.

از آثار جمال پروردگار باید رد بشود، از نعمت‌های عوالم دیگر که عوالم مثال و ملکوت و این‌ها است، همه باید رد بشود، از خصوصیات جمالیه باید رد بشود.

یکی از دوستان می‌گفت من داشتم راجع به آثار جمال با خودم فکر می‌کردم که این جمال پروردگار چه مرتبه‌ای می‌تواند داشته باشد وقتی که تجلی می‌کند؟ یک مرتبه دیدم که یک ظهور از آن ظهورهای جمال آمد و بر دلم خورد و از آن حقیقت جمالی که مشاهده کردم حالتی در نفس و در قلبم پیش آمد که اگر آن حالت را به تمام اهل کره زمین تقسیم می‌کردند همه آن‌ها مست و حیران می‌شدند! می‌گفت یک مرتبه دیدم تمام کره زمین! تمام افراد، مسلمان‌ها، غیر مسلمان‌ها...، این حالت مرا بخواهند بین آنها تقسیم کنند، همه آن‌ها مست می‌شوند و از خود بی‌خود می‌شوند.

این‌ها همه چیست؟ حجب‌النور است. از این‌ها باید رد شد. ببینید آن بالا چه خبر است! که حضرت می‌گوید ما را از این‌ها رد کن! آن‌جا چیست قضیه؟!

یک روز خدمتتان عرض کردم، در دعای ابوحمزه بود، چه بود؟! یک کسی از همین آشنایان که هنوز هم در قید حیات است، ایشان برای خود من تعریف می‌کردند در همان زمان سابق، زمان شاه. گفتند که صبح من رفته بودم در بیمارستان برای دیدن رفیقم که در بیمارستان بود، همین‌طور فکر می‌کردم که انسان خلاصه باید از این چیزها بگذرد، سالک باید از این آثار جمال بگذرد و نگاه نکند، توجه نکند، فکر نکند... در همین حین می‌گفت یک‌دفعه یک پرستار آمد، نمی‌دانم چه کند، سرم بزند، سرمش را عوض کند... خب آن موقع هم حجاب درست و حسابی که نبود. می‌گفت ما چشممان افتاد به این و دیگر محو جمال این و خلاصه هرچه بود نمی‌دانم حالا... این می‌گفت دیگر فکر و ذکر ما در این

مسئله بود و بعد شب سه‌شنبه‌ای بود که به مسجد رفتیم و مرحوم آقا هم مشغول صحبت بودند. بله، در حینی که نشسته بودم و داشتم به آقا نگاه می‌کردم ولی فکرم در بیمارستان بود، یک دفعه آقا که داشتند صحبت می‌کردند فرمودند: بله! آقایان می‌گویند ما باید از جمال بگذریم، بابا دست یک زن تو را گیج می‌کند! آخر چی را بگذریم بگذریم بگذریم؟! تو نگاه کردن به یک دست زن... توجه می‌کنید؟ آن وقت می‌گویند بگذریم! این کار هرکسی نیست! این‌ها چیست؟ این‌ها می‌شود حجب النور. چون آن‌ها حجب النور است دیگر. آن نور مربوط به عوالم ربوبی است.

آن وقت می‌گویند تو که از یک نگاه کردن آنقدر فکرت مشغول می‌شود چطور می‌توانی از حورالعین بگذری؟ حورالعین را چه می‌کنی؟ یک وقت مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند اگر شخصی بدون آمادگی و بدون استعداد خداوند آن جمالش را در قالب حورالعین و امثال ذلک به او بنمایاند، دیگر در دنیا نمی‌تواند زندگی کند و توان گذران دنیا را ندارد. این‌ها را فعلا خدا نشان نمی‌دهد، این‌ها را می‌گذارد برای آن موقع. می‌گوید این‌ها باشد بعدا، فعلا این‌جا را بگذران، این اوضاع دنیا را فعلا بگذران، حالا باشد برای آن‌جا، طلبت باشد.

اما خب آن‌هایی که این مطالب را گذرانند، شما همین طوری نگاه نکنید حالا یک شخصی دارای یک مقاماتی، یک موقعیتی و خصوصیتی است، همین طوری که نمی‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می‌دارد: **حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور**. این چشم دل ما، این بصیرت ما، این تحمل ما، این سعه وجودی ما را که تو دادی، بیاید و حجاب‌های نور را پاره کند و کنار بزند و ما را به همان نقطه مقصود و همان غایت منظور، به آن‌جا برساند. ما این‌جا نیستیم، در این‌جا تأمل نکنیم، در این مسائل و علم غیب و مکاشفات و شهودها و مسائل و این‌ها نیستیم. این‌ها را رد کنیم. حتی تخرق ابصار القلوب، این چشم‌های قلب، یعنی همان حالت استعداد و آمادگی که قلب با آن حالت می‌تواند مشاهده کند، آن را می‌گویند چشم قلب، حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، این حجاب‌های نور را کنار بزند، فتصل الی معدن العظمه، برسند به همان معدن عظمت که مقام ذات پروردگار است. جایگاه عظمت، همان حقیقت وجود صرف، همان معنای بسیط الحقیقه، همان معنای ذات لایتناهی که آن معدن است و منشأ است برای همه اسماء کلیه و برای همه صفات کلیه. به آن‌جا امیرالمؤمنین می‌فرماید ما برسیم. حواسمان جمع باشد به این عوالم پایین دل خوش نکنیم!

و تصیر ارواحنا معلقة بعزّ قدسک . و ارواح ما در عز قدس تو همینطور به حال طیران و به حال پرواز دریاید.

الهی و الحقنی بنور عزّک الأبهج . خدایا مرا به آن نور عزّ ابهج که دارای بهاء بیشتر و تشعشع بیشتر است که بالاترین مرتبه هست، مرا به آن مرتبه ملحق کن . نور مقام عزت یعنی چه؟ یعنی مقام فناء ذات! این را امیرالمؤمنین علیه السلام صریح دارد می گوید . آن نوری که وقتی که بتابد در مقام عزّت پروردگار، دیگر غیری را باقی نمی گذارد، امیرالمؤمنین عرضه می دارد خدایا مرا ببر آن جا! که آن نور عزّت بزند و تمام شرشر وجود ما را قطع کند و تمام آثار وجود ما را از بین ببرد و تمام انانیت ها و آثار نفس ما را مضمحل کند و هیچ چیزی از وجود ما حتی همان وجود ثابت ما، آن را هم از بین ببرد . چون در مقام تجلی آن نور عزت دیگر حتی عین ثابت هم باقی نمی ماند . یعنی همان نقطه شروع . حتی همان نقطه شروع هر شخص که همراه با آن خصوصیت و هویت خارجی او نمودار می شود، آن هم حتی باقی نمی ماند!

و این یکی از ادله منقوله ای است که دلالت بر فناء ذاتی می کند . چون مقام نور عزّت هیچ چیزی را جز ذات پروردگار نمی تواند تحمل کند . غیرتش غیر نگذاشت . وقتی غیرت خدا تجلی می کند، دیگر غیری باقی نمی ماند، پس معلوم می شود در این جا این طور نبوده که فقط او باشد، غیر او هم بوده .

الهی و الحقنی ... خیلی عبارت عجیبی است . این عبارت دلالت می کند بر این که حضرت فقط و فقط از خدای متعال طلب فنای ذاتی را می کند، که حتی ذات مرا هم باقی نگذار . صفات را که از بین می بری، اسماء را که از بین می بری، خصوصیات آن هویت که مرا تشکیل می دهد، آن منیت مرا، آن مرا، آن را هم که از بین می بری، خود مرا هم از بین ببر .

و الحقنی بنور عزّک الأبهج فأکون لک عارفا!

حالا چه می شود؟ که عارف به آن حقیقت ذات خودش قرار بدهد .

پس من اگر در این نور عز ابهج تو وارد نشوم عارف نیستم . به بخشی از آثار تو عارفم . به بخشی از مظاهر تو عارفم . به بخشی از خصوصیات ذات تو عارفم .

و عن سواک منحرفا، و از سوی تو من برکنار باشم . از هر چیزی که سوی توست، من برکنار باشم .

و منک خائفاً مراقبا، و همه اش در حال خشیت از تو و مراقب با حضور تو، حضور در مقام عزّ

تو باشم. این را می‌گویند مراقبت در آن مرتبه. مراقبت در آن نقطه.

یا ذالجلال و الإکرام.

این دعای قنوتی بود که از مناجات شعبانیّه است و بزرگان این دعا را می‌خوانند، خیلی خوب است رفقا حفظ کنند و خیلی از دعاهای قنوتشان را با این انجام بدهند.

ماه شعبان، یکی از خصوصیات که داشته، روز نیمه شعبان است که روز ولادت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است و معلوم است که این روز و آن شب چه شبی است و چه خصوصیتی دارد. آن شبی است که مقام ولایت، ولایت حقّه و حیّ در عالم وجود ظهور ناسوتی پیدا کرده و به واسطه این، آن تجلی اعظم پروردگار تحقق خارجی پیدا کرده.

لذا بسیار شب مهمی است، و مرحوم آقا رضوان الله علیه همیشه تأکید داشتند که رفقا یک همچنین شبی را احیاء داشته باشند. و خودشان هم همیشه شب‌های نیمه شعبان را احیاء داشتند و دعای کمیل هم می‌خواندند و رفقا هم خوب است که این جهت را داشته باشند. حالا یا دسته‌جمعی یا غیر دسته‌جمعی یا در منزل، این دیگر بسته به حال و خصوصیت خود افراد هست، به هر کیفیتی که هر کسی می‌تواند.

و خوب است که انسان در ماه شعبان و به خصوص آن روزهای آخر را روزه بگیرد و متصل به ماه رمضان کند.

راجع به ماه رمضان دیگر هرچه انسان بگوید گمان نمی‌کنم که بتواند حق ماه مبارک را ادا کرده باشد. رفقا هم می‌دانند راجع به خصوصیت ماه مبارک قبلاً مطالبی خدمت رفقا عرض شده، کیفیت سحری، کیفیت افطار، بیدار بودن شب‌های ماه مبارک رمضان، حتی الامکان، خصوصاً آن دهه سوم را بهتر است که تا صبح بیدار باشند، و به جایش بعد از ظهر بخوابند، یا قبل از ظهر، چون خیلی نسبت به این مسئله تأکید شده است. بنده به یاد دارم، راجع به احیای به خصوص دهه آخر ماه رمضان چقدر بزرگان تأکید داشتند و خلاصه می‌خواستند این‌طور وانمود کنند که این ماه رمضان در آن دهه سوم ظهور پیدا می‌کند. یعنی این بیست روز مقدمه برای آن دهه سوم است که خلاصه آن دشت آدم را در دهه سوم می‌دهند، آن هدیه و خصوصیات در دهه سوم هست. لذا خیلی باید توجه بیشتر کرد، و هرچه انسان بتواند حال خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد همانطوری که عرض کردم از نقطه نظر غذا و مأكولات و این‌ها، که بتواند بهتر ادراک این روزهای متبرکه را بکند، این نصیب بیشتری برده.

و انشاءالله امیدواریم که خداوند همان روزه و همان حالی که برای پاکان درگاه خودش نصیب

می‌کرد، آن روزه‌های خاص، و خاص‌الخاص، روزه‌ای که نه تنها امساک از خوردن و خوراک، و نه تنها جلوگیری از خواطر نامناسب و ناصالح، بلکه حتی از انصراف به غیر ذات حق و پروردگار هم [در آن جا امساک می‌شود] همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه فرمودند، حتی نسبت به او هم خداوند توفیق بدهد که از آن توجه به ذات پروردگار در همه امور، امور عادی، امور خیالی، امور مثالی، امور قلبی، امور فکری، در همه این‌ها، آن توجه به ذات پروردگار و انقطاع به سوی او را از دست ندهیم. این می‌شود روزه. آن روزه‌ای که مربوط به خاص‌الخاص است، این روزه است.

نگوییم حالا این مربوط به ما نیست و آن برای اولیاء و بزرگان است نه! ما یک مقدار جرأت هم داشته باشیم! بعید ندانیم! چه اشکال دارد؟ حالا خدا در همه بیست و چهار ساعت نصیبت نکند، دو ثانیه‌اش را هم بکند، باز هم خوب است، سه ثانیه هم از آن حال و هوا قسمت بکند، باز ارزش طلب را دارد که انسان از خدا طلب کند که او را در آن حال و هوا قرار بدهد. توجه کردید؟

انشاءالله از آن روزه‌ها خدا قسمت کند. از آن روزه‌هایی که چه گیر بنده‌های خدا می‌آمد، چه گیر این اولیاء خدا بعدش می‌آمد که بلند می‌شدند و به عنوان شکرگزاری از آن نعمت و موهبت‌ها به زیارت ائمه و به زیارت اولاد ائمه می‌رفتند؟ شکر گذاری!

خب این‌ها خیلی عجیب است، شوخی نیست. این‌ها یک کار را از روی عادت انجام نمی‌دادند. احساس می‌کردند! گیرشان می‌آمد! گیرشان می‌آمد! می‌رسیدند، و بهره می‌بردند و بعد خلاصه در این وضعیت دیگران را هم دعوت می‌کردند.

انشاءالله امیدواریم که خداوند تفضلی بکند و از آن‌چه که به بزرگان درگاهش و منقطعین به سوی خودش قسمت کرد همه ما را بهره‌مند بگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ